



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

علوم

انسانی

دکتر حسن خوب نظر*

علل جنبش‌های مذهبی - سیاسی در ایران در قرون اول هجری

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

ن بهضت‌ها و جنبش‌های درخشانی که طی قرون اول هجری در ایران بظهور رسید از هر جهت شایان دقت و تأمل است. رهبران این جنبش‌ها: به آفرید، ابومسلم، استادسیس، المقنع و بابک خرم‌دین، رادمردانی بودند که نه تنها جام روح و جان‌شان از باده عشق بمیهن و زادگاهشان لبریز بود، بلکه اصولاً دشمن ستمگری و استبداد بودند.

این فرزندان برومند که محصول زمان و زمینه خاص خود بودند تو گوئی برای آن پابستی نهاده بودند که در مواقع حساس تاریخی بسرخیزند و آهنگ زندگی را طنین‌اندازتر و گردش چرخ تحولات را سریع‌تر نمایند. علل این جنبش‌ها چه بود؟ و چه عواملی در ظهور این سیماهای درخشان تاریخی مؤثر بودند مسائلی است که پاسخ آنرا باید در لابلای سطور تاریخ جستجو نمود. بهمین جهت برای شناخت این عوامل يك بررسی

* استاد دانشکده ادبیات و علوم دانشگاه پهلوی.

اجمالی بخصوصیات محیط وجامعه ایران اذواخرعهد ساسانی تا اوایل دوره عباسیان لازم بنظر میرسد .

در آن هنگام که بر اثر ایمن لایزال و پایمردیهای خارق العاده محمد پیغمبر اسلام (ص) و تدابیر زیر کانه ابوبکر قبایل مختلف جزیره العرب دست از نفاق و برادر کشی برداشته و با یکدیگر پیوند الفت بسته بودند سرزمین ما بر اثر جنگهای ممتد سلاطین ساسانی با امپراتوران روم ، تضاد طبقاتی شدید ، اختلاف شاهزادگان بر سر تصاحب تاج و تخت ، تجمل پرستی درباریان ، نفوذ بی چون و چرای روحانیون در دستگاه حکومت ، معارضات دینی زرتشتیان با پیروان ادیان عیسوی ، بودائی ، مزدکی . مانوی ، زروانی ، گیومرثی و غیره و سر انجام فشار مالیاتی شدید بر تهیدستان و ظلم و بیداددها قین و اشراف بر کشاورزان در آتش نفاق داخلی میسوخت .^۱

بدیهی است اعرابی که از دیرباز در پشت دروازه های ایران کمین ساخته و گاه و بیگاه نیز با مرزبانان دست و پنجه نرم کرده بودند از چنین اوضاعی بی خبر نبودند و تنها برای فرصت بهتر انتظار میکشیدند. زمان مناسب در دوره خلافت عمر فرا رسید و وی دستور حمله و هجوم به ایران را صادر نمود . هنوز سال ۲۱ هجری پایان نپذیرفته بود که اعراب در سه جنگ قادسیه ، جلولاونهاوند سپاهیان ایران را درهم شکسته و بهزیمت واداشتند و با چپاول مداین کاخ سلاطین ساسانی را ویران و با عبور از سلسله جبال زاگروس (پاتاق) راه را برای مجاهدین دیگر بداخل سرزمین پهناور ایران هموار کرده و با فتوحات دیگر در متصرفات امپراطوری روم بقول خود بمقاصد ووصایای پیغمبر مبنی بر انتشار عقاید اسلامی در خارج از شبه جزیره عربستان جامه عمل پوشیدند. بدین ترتیب دوران مجد و عظمت معنوی اسلام که از هجرت پیغمبر (در ربیع الاول سال اول هجری مطابق با نیمه دوم سپتامبر ۶۲۲ میلادی) شروع شده بود در ایام خلافت ابوبکر و سپس عمر بمنتهی درجه رسید و مسلمین بسبب انحطاط دوامپراطوری بزرگ آن عصر یعنی ایران ورم در خارج از مرزهای عربستان پایگاههای معتبری بدست آوردند . ولی این فتوحات پی در پی که موجب وحدت بیشتر اعراب و مایه قدرت خلافت گردید مسائل مهمی از قبیل اداره سر زمینهای مفتوحه و طرز رفتار با مغلوبین و غیره را نیز بوجود آورد .

عمر که در دوره ده ساله خلافتش با این مسائل حاد روبرو شده بود برای حل آنها هیچ تردیدی بخود راه نداد و از روش پیغمبر در باب فتح اراضی خیبر و رفتارش نسبت به ملل مغلوبی که دارای ادیان و مذاهب مختلف یهود ، عیسوی و زرتشتی بودند پیروی کرد .^۲ باین معنی که املاک مفتوحه را بازای اخذ خراج سالیانه بمرزبانان و صاحبان اراضی سپرد و برای رعایای غیر مسلمان جزیه ای نیز معمول داشت . البته این مراتب شامل صاحبان

۱ - رك به كريستن سن: كتاب « ايران در زمان ساسانيان ، فصل دهم بيعد . و

ادوارد براون : تاريخ ادبي ايران جلد اول ص ۲۶۶ بيعد و نیز

ذبيح الله صفا : تاريخ ادبيات در ايران جلد اول، ص ۷ تا ۱۰ .

۲- در ابتدا فقط يهوديان و عيسويان اهل الكتاب خوانده ميشدند ولي پس از آنكه يمن و بحرین و عمان مسخر گردید زرتشتيهها نیز در جزء آنان بشمار آمدند . رك بلاذری : فتوح البلدان،

اراضی و مرزبانانی میشد که بدون مقاومتی تسلیم میشدند و دست از عناد میکشیدند. چه در غیر اینصورت اعراب زمینها را تصاحب نموده و بقتل و غارت ساکنان آن میپرداختند. از طرفی در این قانون پیش‌بینی چنان شده بود که اگر کسی با اسلام می‌گروید از پرداخت جزیه معاف و در صورت قبول خدمت در لشکر اسلام همانند اعراب از عطیه سالیانه و برخی مزایا برخوردار می‌گردید.

سیاست ماهرانه عمر که بر اصول دیانت اسلامی استوار بود راه را برای پیشروی اعراب آسان کرد. او که بخوبی بقدرت اشراف و مرزبانان و نقش ایشان در این مرحله از پیروزی پی برده بود با اتخاذ روش مذکور توانست اولاً فعالیت ضد عربی آنان را که در ابتدا حملات خصم را علیه منافع خود میدیدند بی‌اثر سازد و ثانیاً عکس‌العمل زارعین بی‌چیز را که در چنین شرایطی به تکیه گاهی از نظر مادی و احیاناً معنوی نیاز داشتند خنثی نماید.

سیستم اداری خلیفه مذکور اگرچه عملاً از نظر مالیاتی برای اقوام غیر عرب و هن‌آور جلوه مینمود معیناً با توجه باینکه در دوران خلفای راشدین مأمورین اخذ خراج و جزیه موظف به رعایت حال مودیان بوده‌اند میتوان گفت که وضع رعایا و مغلوبین در این زمان در پاره‌ای موارد نه تنها بدتر از ادوار قبل نبوده بلکه بهتر بوده است.^۱

بدبختانه عصر طلائع اسلام با مرگ عمر خاتمه پذیرفت. در دوران خلافت عثمان بسبب سوء تدبیر و مناصب مهم بدست اشخاصی چون عبدالله بن سعد بن ابی‌سرح^۲، ولید بن عقبه^۳، و سعید بن العاص^۴ سپرده شد و بر اثر آن وضع بکلی دگرگون گشت. تعصبات عشایری و ملوک الطوائفی پدیدار شد و بقول فن‌کر مر ۵ کار بدانجا کشید «که مکه بمدینه و مهاجرین بر انصار رشک میبردند».

بنی‌امیه بکارها مسلط شدند و همین امر بنی‌هاشم را که از دیرزمانی با آنها رقابت و هم‌چشمی داشتند بمیدان مخالفت کشید و بر این رقابتها اعراب دیگری نیز که اصولاً از سیادت و امتیازات قریش خشنود نبودند افزوده گشت.

روح مذهبی و ایمان و عدم میل به تجمل و مال رفته‌رفته در بوته فراموشی قرار گرفت و اثر اب که در جنگهای قادسیه و یرموک با سیستم زندگی دیگری آشنا شده بودند بر آن شدند تا خود نیز چنان زندگی شکوه‌مند و مرفهی را فراهم سازند.^۶ گروهی از اشراف عهد جاهلیت که با وجود نارضائی قلبی از عقاید آزاد منشانه اسلام تنها بخاطر سوء استفاده از قدرت متشکله جدید بظاهر بدان گرویده بودند اکنون فرصت یافته مصادر بزرگی را اشغال نمودند. چنانکه پس از مرگ سفیان بسال ۳۱ هجری، کسی که

۱- طبری: - جلد اول، ص ۲۶۸۹

۲- این شخص برادر رضاعی خلیفه و مغضوب پیغمبر بوده است.

۳- عقبه همان کسی است که پس از جنگ بدر بدستور پیغمبر مقتول گردیده و وی باو وعده عذاب جهنم داده بود و فرزندش یعنی ولید نیز بسهل‌انگاری در انجام فرایض مذهبی شهرت داشته است.

۴- پدر سعید همیشه بنفع کفر می‌جنگید و لذا خود او مورد توجه مسلمین نبود.

۵- بنقل از براون تاریخ ادبی ایران، ص ۲۱۴

۶- فن‌فلوتن: تاریخ شیعه یا علل سقوط بنی‌امیه، ص ۳۰

پیوسته در کار پیشرفت اسلام کارشکنی کرده بود^۱ پسرش معاویه یکی از مقتدرترین سرداران و حکام بشمار آمد و بعداً نیز برمسند خلافت تکیه زد.

از این پس خلیفه و عاملانش صدای اعتراضات را خفه کرده و بجای تعویض روش سیاسی خود و برگشت بصدر اسلام کسانی چون ابوذر غفاری را که یکی از محترمترین صحابه پیغمبر بود بجرم انتقاد از معاویه تبعید نمودند^۲ اگر چه در نتیجه این فشارها و سوء تدبیرها عثمان بقتل رسید ولی بدعتی را که او بنیان نهاده بود برجای ماند و در تمام دوره حکومت بنی امیه باستثنای مدتی قلیل یعنی ایام خلافت عمر بن عبدالعزیز دوام یافت. براون مینویسد: «۳ قتل عثمان صورت ظاهر اتحادی را که تا آن تاریخ در اسلام وجود داشت برای همیشه از میان برد و مستقیماً منجر به جنگهایی شد که نخستین بار مسلمین بر روی همدیگر شمشیر کشیدند»

از این بیعد حکام جدید و فرماندهان قشون هریک درصدد آن برآمدند تا با چپاول اموال مردم بر میزان ثروت خود بیافزایند. کارگزاران و عاملان دوره بنی امیه بقدری طماع شدند که حتی بر زمینهایی که قبلاً مالیات تعلق نگرفته بود مالیات بستند. چنانکه معاویه به ابن دراج امر کرد که بر املاک خاندان سلاطین ساسانی در عراق مالیات ببندد و روایت است که خلیفه آن زمینها را با بضع خود و خاندانش تصرف نمود. ^۴ ترتیب اخذ هدایا که علی رغم میل مردم بهنگام اعیاد و جشنهای ملی مانند نوروز و مهرگان و غیره در دوره ساسانیان معمول بود در عهد این خلیفه مجدداً برقرار گردید^۵ و تنها عمر بن عبدالعزیز از دریافت آن امتناع ورزید. ^۶

قیمت این هدایا که گاهی به میلیونها درهم میرسید در واقع خود مالیاتی بود که رنگ شرعی و قانونی داشت و مسلمانان چاره‌ای جز تأدیه آن نداشتند.

از طرفی باینکه ایام خلافت معاویه هنوز چندان از دوران خلفای راشدین دور نبود معامله با پیروان ادیان دیگر شکل خاص بخود گرفت باین معنی که رحم و شفقت پیشین خلفا جای خود را به بیرحمی و شقاوت عمال بنی امیه سپرد. مؤید این مطلب روایاتی است که ذیلاً نقل مینمائیم.

جاحظ مینویسد: ^۷

بفرمان زیاد بن سمیه حاکم عراق، عبیدالله بن ابی بکره، هیربدان فارس را قتل عام نمود، آتشکده‌هایشان را خراب و آتشیهای مقدس کاریان را که در نزد زرتشتیان سخت مورد

۱- رك: كارول بروكلمان: تاريخ ملل ودول اسلامي، ص ۴۴

۲- مسعودی: مروج الذهب جلد اول، ص ۶۹۸-۶۹۷

۳- تاريخ ادبي ايران، ص ۳۲۰ .

۴- يعقوبی: تاريخ جلد دوم، ص ۱۴۵ .

۵- يعقوبی: همان صفحه.

۶- طبری جلد دوم، ص ۱۳۶۶ .

۷- جاحظ: كتاب الحيوان جلد چهارم، ص ۱۵۳، ونيز رجوع شود به زیر نویس‌های:

احترام بود خاموش ساخت. و نیز نویسنده تاریخ سیستان ۱ در خصوص دستور زیاد بن ابیه به عبیداله بن ابی بکره حاکم سیستان بسال ۵۱ چنین مینویسد :

«او را فرمان داد که چون آنجا شوی شایبور، همه هیربدان را بکش، و آتشها گبرگان برافکن، پس او سیستان شد برین جمله، و دهاقین و گبرگان سیستان قصد کردند که عاصی گردند بدین سبیل، پس مسلمانان سیستان گفتند اگر پیغمبر ما صلی اله علیه یا خلفاء راشدین این کرده اند با گروهی که با ایشان صلح کردند تا ما نیز این کار تمام کنیم...»

باری هر چه زمان پیش میرفت بر فساد و تباهی دستگاه خلافت افزوده میشد. دیگر عاملان چندان بقانون و مذهب اعتناء نمیگذاشتند، مضافاً اینکه عدم آگاهی و توانائی خلفا از اداره شهرستانهای دور از مرکز کار را پیچیده تر کرده بود ۲.

رفتار با ملل مغلوبه و حتی مسلمانهای غیر عربیکه بصورت موالی درآمده بودند بینهایت توهین آمیز بود. این توده های مظلوم که بامید رهایی از زیر ثقل جزیه باسلام گرویده بودند اکنون نیز محکوم بتأدیه آن شده بودند. اعراب آنها را تحقیر کرده و در مساجد خود نمیپذیرفتند ۳. مناصب مهمی از قبیل قضا بآنها سپرده نمیشد ۴. در تشکیلات قشون دسته مخصوص را تشکیل داده و مجبور بودند و بر خلاف دوره خلافت عمر محروم از همه مزایا بچنگند.

بی پروائی اعراب بدانجا کشیده بود که نژادهای دیگر را پست می شمردند ۶ چنانکه بقول نویسنده آغانی ۷ در این زمان ایرانی بودن و نسب ایرانی داشتن عار بوده است. موالی نه تنها حق نداشتند بامولایشان در یک ردیف حرکت کنند بلکه بقول مؤلف عقدا لفرید ۸ اعراب آنها را در نماز جماعت بعنوان پیشوا نمیپذیرفتند و بقول همین مورخ ۹ آنان را خوار و حنی پلید می شمردند. بنا بر این باید با فن فلوتن در خصوص موالی هم عقیده بود آنجا که مینویسد: ۱۰ «بعقیده من دور نیست در لفظ موالی یک معنائی نظیر معنائیکه در نام غلامان آزاد شده نهفته است پنهان باشد» ۱۱.

۱- تاریخ سیستان، ص ۹۲ و ۹۳.

2- Cahen (clod) : L'cons d'histoire musulmane p.12

۳- فن فلوتن: تاریخ شیعه، ص ۴۴.

۴- جرجی زیدان: تاریخ تمدن اسلام، جلد چهارم، ص ۷۳.

۵- فن فلوتن: تاریخ شیعه، ص ۴۴ و طبری جلد دوم، ص ۱۹۲۰.

۶- جرجی زیدان: تاریخ تمدن اسلام جلد چهارم، ص ۷۳.

۷- ابوالفرج: کتاب الاغانی: جلد ۱۷، ص ۲۳ و ۶۵.

8- Azizi (Mohsen): La dominantion Arabe et l'epanouis sement du sentiment national en IRAN. p. 41

۹- ابن عبدربه: عقدا لفرید: جلد دوم، ص ۷۳.

۱۰- فن فلوتن: تاریخ شیعه، ص ۴۳.

*- برای اطلاعات بیشتر در خصوص موالی بکتاب زیر مراجعه شود:

A: Kremer(Von): Culturgesch ichte - des orientis

B: Goldziher(i): Le dogme et la loi de L'islam.

C: « « Muhammedanische Studien.

احساسات ضد موالی‌ایکه از زمان عمر باقتل هرمان بتوسط حاکم بصره یعنی مغیره و پسرش عبدالله تظاهر کرده ۱. و در دوره معاویه اوج گرفته، اینک بمنتهی درجه رسیده بود.

دیگر از دوران عدالت عمر مدت‌ها گذشته بود. حجاج این دشمن سرسخت موالی بقدری از کثرت ایشان در شهرها ترسیده بود که عاقبت تصمیم خطرناکی گرفت و بفرماندارش دستور داد آنها را از شهرها براند و نام هر یک را بردستش مهر گذارد. ۲

بلاذری در این خصوص چنین مینویسد ۳: «وقتی موالی بصره و اطراف آن بامر حجاج از شهر بیرون رانده شدند نمیدانستند بکجا بروند. ناچار در اردوگاهی جمع شده و فریاد میکردند «وامحمدا و امحمدا». عده‌ای از مردم شهر بلباس مبدل با آنها پیوسته و با آنان در زاری شرکت جستند»

در دوران خلافت عبدالملك مردم ممالك تابعه تحت فشار شدید حكام قرار گرفتند و لذا چه در عراق و چه در سایر قسمتهای امپراتوری ثقل بار مالیاتی، مالیات‌دهندگان را از پا در آورد. بدیهی است نتیجه این سیاست‌های ضد انسانی چیزی جز طغیان موالی نمیتوانست باشد و لذا این جماعت از هر فرصتی همچون قیام مختار سال ۶۴ هجری ۴ و یا شورش ابن اشعث سال ۸۱ هجری ۵ استفاده نموده و بر علیه زمامداران وقت می‌شوریدند. منتهی هیچیک از این عکس‌العملها در وضع خلفا تغییریری ایجاد نکرد.

کار فساد و تباهی بانجا کشیده شده بود که هر عاملی بقدر وسع مردم بی‌پناه ولایات را لخت میکرد. فرمانداران که دستورات خلفا را بنبغ خود میدانستند بدون چون و چرا در اجرای آن با خشونت هر چه تمامتر میکوشیدند. چنانکه ضحاک بن عبدالرحمن فرمانفرمای عراق بنا بدستور عبدالملك مردم جزیره را که در دوران خلافت عمر فقط يك دینار نقد و مقداری گندم و روغن و سرکه بعنوان مالیات میپرداختند سرشماری کرد و پس از تعیین دخل و خرج سالیانه مازاد را مطالبه و باین ترتیب بجای يك دینار چهار دینار اخذ کرد ۶.

1: Azizi: La domination p 45 - 48.

۲- فنفلوتن: تاریخ شیعه، ص ۴۸ و

Wellhausen(g): Das Arabische Reich und sein sturz. p27 O- 299

۳- بلاذری: انساب، جلد ۱۱، ص ۳۳۶. چنین بنظر میرسد که تا زمان حجاج از موالی‌ایکه باسلام می‌گرویدند جزیه اخذ نمیشد و فقط ایشان میبایست خراج پردازند. مردمانیکه باسلام می‌گرویدند دهات را ترك گفته و بشهرها میآمدند تا هم از پرداخت جزیه و هم پرداخت خراج معاف شوند. حجاج برای آنکه هم از خطر تجمع آنها بکاهد و هم مالیات اخذ نماید دستور اخراج آنان را از شهر صادر نمود.

۴- در خصوص قیام مختار رجوع شود به مسعودی: مروج الذهب جلد دوم ص ۸۲ ببعده و نیز صفحات ۹۸ و ۹۹، یعقوبی: تاریخ جلد دوم، ص ۲۰۱ ببعده.

۵- راجع به قیام ابن اشعث رجوع شود به: تاریخ سیستان ص ۱۱۲، ببعده و یعقوبی: تاریخ جلد دوم، ص ۲۲۹ ببعده و نیز مسعودی: مروج الذهب، جلد دوم، ص ۱۳۵ ببعده.

۶- ابویوسف: کتاب الخراج، ص ۲۳، و نیز

جرجی زیدان: تاریخ تمدن، جلد دوم، ص ۲۵.

البته نباید تصور کرد این تنها اقوام غیر عرب بودند که در زیر فشار مالیاتی شکنجه میدیدند بلکه توده‌های عرب نیز از این مظالم درامان نبودند. روایت است ۱ که چون محمد برادر حجاج بن یوسف ثقفی والی یمن گردید، علاوه بر اینکه زمینهای مردم را بزور و جبر غصب کرد بر مردم عرب و مسلمان آن ناحیه خراجی بنام «وظیفه» تعیین نمود و این امر تا دوره عمر بن عبدالعزیز باقی بود و وی بسبب شکایات عدیده مردم آنرا باطل ساخت. يك نظر بتابلوی زیر که میزان کل مالیات ارضی عراق را در سنوات مختلف تا زمان عبدالملک معلوم میدارد کافی است بمادرشناختن روش خلفا و حکام بنی امیه کمک نماید ۲.

اسم	زمان	محل	مقدار مالیات بر حسب درهم
عمر اول خلیفه دوم	۲۰ هجری	عراق	۱۲۰۰۰۰۰۰۰۰
عبیداله بن زیاد	۶۲	«	۱۳۵۰۰۰۰۰۰۰۰
حجاج	۸۵	«	۱۸۸۰۰۰۰۰۰۰۰۰

بدیهی است در چنین نظام اجتماعی غلطی نباید دل مأمورین وصول را از نظر دور داشت. کارمندان و مباشران دولتی در دشمنی نسبت بمردم از فرماندهان خود عقب نمی ماندند و در چپاول مشارکت میورزیدند. آنان نه تنها در موقع وصول زیاده از حد مقرری دریافت میکردند بلکه گاهی باتنزیل نرخ محصولات قبل از فرارسیدن موسم درو، دسترنج زارعین را بزور و بیبهای ارزانتر میخریدند ۳. بدبختی بزرگ این بود که اگر در دوره عمر کسی شکایت میکرد بشکایتش رسیدگی میشد ولی حال تمام مراجع دادرسی نیز فاسد شده بودند. خلفا که خود در رأس غارتگران قرار داشتند برای بدست آوردن اموال غارت شده گاهی پاره‌ای از مأمورین وصول و حکام را پس از عزل تحت شکنجه قرار میدادند تا حقایق را ابراز دارند و در نتیجه قسمتی از اموال مخفی شده را تحویل دهند. این عمل که استخراج یا تکشیف نامیده میشد، سرنوشت عمال را معلوم میداشت. از این پس آنها هر چه بیشتر در اندوختن مال و ثروت تلاش میکردند تا در روز عزل با پرداخت قسمتی از آن جوایبگوی خلیفه و یا حاکم جانشین خود باشند. چنانکه یوسف بن عمر حاکم عراق از سلف خویش خالد القسری و دست پروردگانش هفتاد میلیون درهم گرفت ۳.

از طرفی نباید فراموش کرد که کار عزل مأمورین برای دولت امری ساده و خالی از اشکال نبوده است چه هر يك از این مأمورین مهم بقبیله‌ای وابستگی داشت و سیاست خشن دولت وقت نسبت به آنان بدون عکس العمل نمی ماند. تصادفی نیست که میبینیم افراد نژادپرستی چون عبیداله بن زیاد و حجاج بن یوسف بجای استفاده از اعراب در امر وصول مالیات از دهقانان ایرانی که هم عزلشان در صورت تخلف آسان وهم آگاهی کافی بدینکار

۱- جرجی زیدان: تاریخ تمدن، جلد دوم، ص ۲۶.

۲- جرجی زیدان: تاریخ تمدن، جلد اول، ص ۲۲۸.

۳- فن فلوتن: تاریخ شیعه، ص ۳۴ وزیرنویس آن.

۴- طبری جلد دوم: ص ۱۵۸۱ و ۱۸۴۱ و یعقوبی: تاریخ جلد دوم، ص ۲۹۴ و ۲۹۵.

داشتند استفاده مینموده‌اند . وجود کسانی چون زادان فرخ و صالح بن عبدالرحمن ۱ در دستگاه خلیفه عبدالملک، خلیفه‌ای که بقول فن کرمر ۲ از وجود خارجی در کارهای دولتی ناراضی بود فقط بسبب ناگزیری از وجودشان استفاده میکرد ، دال بر این مدعی است. طبیعی است اگر در چنین اوضاعی رفته رفته مسئله خرید و فروش شغل‌های مناسب پیش بیاید چه هر یک از این امرا میکوشیدند تا بابدست آوردن مناطق پربثمرتر بیشتر کسب مال نمایند. تلاش‌های مهلب در سرکوبی خوارج کرمان و فارس برای جلب توجه حجاج بخاطر آن بود که میخواست بهر قیمت شده پست خراسان را بجای سیستان اشغال نماید تا منافعی بیشتری عایدش گردد ۳ و این همان کسی است که آنقدر در جاده اسراف و ولخرجی پیش رفته بود که بهنگام عزلش يك میلیون درهم به بیت‌المال مدیون بود ۴ . در اینجا بی‌مناسبت نیست ذکر نمائیم که هنگام پرداخت این وجه بحجاج فقط یکی از موالیان قامیلش ناچاراً ۳۰۰ هزار درهم بجای او تأدیه کرد ۵ . فن فلوتن مینویسد ۶ :

«در آن عصر منصب حکومت یا امارت مملکتی فقط بمنظور جمع آوری ثروت از راه بی‌شرافتی تحصیل میشد. دلیل ماضرب‌المثل‌هائی است که در همان ممالک بر زبان عموم شایع و رایج بوده. مملکت را خورد یا دوشید همچنانکه شتر را میدوشند... حجاج این نمونه کامل حکام جبار بنی‌امیه ، آنقدر نسبت بمردم عراق ظلم روا داشته بود که هنوز هم نامش بعنوان ضرب‌المثل خشونت بر سر زبان‌هاست. وی بدست آویز مبارزه با طرفداران بنی‌هاشم و خوارج و تهیه تجهیزات آنقدر بمردم فشار آورد که همه بستوه آمدند و جز خلیفه که او را «گوشت میان دو چشم خود میخواند ۷»، دیگر خلق بعنوان دشمن شماره یک خود میشمردند. چه بسیار اتفاق میافتاد که او عاملین را بخاطر اینکه بحد کافی مالیات جمع نکرده‌اند از کار برکنار میکرد ۸ .

اینک برای وقوف بدرجه ظلم این‌والی جواب خلیفه عبدالملک را در ازای تقاضای حجاج دایر برافزودن مالیات بر رعایا که ضمناً گواهی از وضع زندگی ایشان است نقل مینمائیم ۹ .

«با آنچه گرفته‌ای قانع باش و به یاقیمانده چشم مدوز ، برای این بینوایان گوشت و استخوانی باقی بگذار تا اطراف آن چربی جمع شود». در این دوره عده‌ای از عاملان بسبب اینکه همکاران پیشینشان مردم را بغایت دوشیده بودند از پذیرفتن پاره‌ای پست‌ها خودداری

۱- صالح بن عبدالرحمن کسی است که بهنگام فتح سیستان بسال ۳۰ اسیر شد بود و بعد در خدمت دیوانی درآمد و در زمان عبدالملک دیوان را از فارسی به عربی برگرداند، رجوع شود به تاریخ سیستان، ص ۸۲ و بلاذری: فتوح البلدان: ص، ۱۰۹ و ۱۱۰ .

2: Kremer(Von) : Cult : p. 167

۳- طبری جلد دوم، صفحات ۱۳۰۶ تا ۱۳۰۸ و نیز تاریخ سیستان ص ۱۲۱ .

۴- « « « « ۱۰۳۴ .

۵- « « « «

۶- فن فلوتن: تاریخ شیعه، ۳۶ .

۷- فیاض: تاریخ اسلام، ص ۱۶۰ .

۸- تاریخ سیستان: ص ۱۲۰ .

۹- جرجی زیدان: تاریخ تمدن، جلد دوم، ص ۲۳ .

میکردند. جرجی زیدان روایت میکند ۱: هنگامیکه سلیمان بن عبدالملک ایالت عراق را به یزید بن مهلب داد یزید با خویشتن گفت « همانا عراق بر دست حجاج خراب گردیده و من امروز مایه امید!! اهل عراقم. اگر بعراق روم و مردمان را بخراج گزاف مأخوذ داشته عذابشان کنم همچون حجاج باشم که بلا را بر مردمان کشانیده و به زندانهای حجاج که خدایتعالی مردمان را از آن نجات بخشیده عودت دهم و اگر باندازه آنچه حجاج همی داده به سلیمان دادن نتوانم ازمن نپذیرد».

و اما همین یزید بن مهلب که زمانی سنگ مردم دوستی بسینه میکوبید و خود را مایه امید آنان میدانست وقتی از طرف خلیفه سلیمان بن عبدالملک بخراسان مأمور گردید، در بیدادگری از حجاج عقب نماند. او آنچنان تغییر عقیده داد و بشیوه ظالمانه پدر خود مهلب دل بست که پس از دوشیدن مردم حتی حاضر نشد مالیاتها را به بیت المال تأدیه نماید.

روایت یعقوبی در این خصوص و هم در باب طرز تفکر عاملان از هر جهت شایان توجه است. او مینویسد: ۲ « چون یزید بن مهلب از خلافت عمر خبیر یافت و نامه اش بدور رسید، از خراسان بیرون رفت و پسرش مخلد را آنجا جانشین گذاشت و هر چه (داشت) از بیم مردم خراسان همراه برد. کسانی باو پیشنهاد کردند که از خراسان نرود، لیکن نپذیرفت و رهسپار بصره شد و عدی بن اریطه عامل عمر او را در بصره دید و نامه عمر را باورسانید گفت: میشنوم و فرمان میبرم. سپس او را دست بسته نزد عمر فرستاد، عمر باو گفت: من نامه ای از تو به سلیمان دیدم که (در آن) مینویسی که نزد تو بیست میلیون فراهم شده است. آنها کجاست؟ یزید آنرا انکار کرد و سپس گفت: مرا واگذار تا آنها را فراهم سازم. گفت: از کجا؟ گفت: دست بدامن مردم میشوم. گفت: که یکبار دیگر آنها را بگیری؟ نه بکوری چشمت سپس جراج بن عبدالله حکمی را والی خراسان کرد و باو دستور داد که مخلد بن یزید را (بگیرد) و او را دربند کند نه چنانکه از نماز بازماند...»

باین ترتیب جای شگفتی نیست که مادر دوران تاریخ بنی امیه به اسامی حکام ثروتمندی برمیخوریم که برای خود قصوری ساخته و خدم و حشم زیادی فراهم کرده بودند. چنانکه خالد بن عبدالله القسری والی عراق در زمان هشام قیمت غله املاکش به ۱۳ میلیون درهم یعنی مطابق يك میلیون دینار میرسید ۳. و این همان کسی است که حقوق سالیانه اش صرف نظر از ده ها میلیون درهم اختلاس بالغ به ۲۰ میلیون درهم بوده است ۴. علاوه بر آنچه بیان گردید والیان راه های دیگری نیز برای جمع آوری مال میشناختند. آنها به بهانه های ناچیز باطراف و اکناف حدود فرمانروائی خود حمله میکردند و بانسخ پیمانهای قبلی بر باج و خراج اهالی میافزودند. روایت تاریخ نویسان عرب در این باره جالب و قابل نقل است. بلاذری در باب رفتار موسی بن خازم با ساکنین ترمذ مینویسد ۵:

- ۱- جرجی زیدان: تاریخ تمدن، جلد دوم، ص ۳۳.
- ۲- یعقوبی: تاریخ جلد دوم، ص ۲۶۲.
- ۳- جرجی زیدان: تاریخ تمدن جلد دوم، ص ۳۳.
- ۴- طبری: جلد دوم، ص ۱۵۸۱.
- ۵- بلاذری: فتوح البلدان، ص ۳۰۴.

«موسی بن عبدالله بن خازم سلمی در ترمذ بود. پس به سمرقند شد. طرخون شهر یار سمرقند وی را اکرام کرد. روزی یکی از یاران وی بر مردی از اهالی سغد حمله آورد و او را بکشت. طرخون، موسی و یارانش را از شهر براند. موسی نزد صاحب کس رفت و از آن جای به ترمذ که خود دژی استوار است شد و نزد دهقان آن فرود آمد. دهقان وی را طعام بیاورد. چون طعام خورد، آهنگ خواب کرد. دهقان وی را گفت: «از شهر ما برون شو» گفت: «منزلی نیکوتر از این جا نشناسم، سپس با ترمذیان نبرد کرد و بر شهرشان چیره شد».

نویسنده تاریخ بخارا مینویسد: «چون وی (یعنی عبدالله زیاد) از امارات خراسان معزول شد در سال پنجاه و شش و سعید بن عثمان امیر خراسان شد از جیحون بگذشت و بیخارا آمد».

خاتون کس فرستاد و گفت بر همان صلح که با عبیدالله زیاد کرده ام و از آن مال بعضی فرستاد که ناگاه لشکر سغد و کش و نخشب رسیدند و عدد ایشان (یک) صد و بیست هزار مرد بود. خاتون از صلح و آنچه فرستاده بود پشیمان شد. سعید گفت بر همان قولم و آن مال باز فرستاد و گفت ما را صلح نیست آنگاه لشکرها جمع شدند و در مقابل (یکدیگر) ایستادند و صفها بر کشیدند. خدایتعالی (سهم) در دل کافران انداخت تا آن همه لشکرهای کافران بازگشتند بی حرب خاتون تنها ماند باز کس فرستاد (صلح خواست و مال زیادت کرد و بتمامی فرستاد) سعید گفت من اکنون بسغد و سمرقند میروم و تو براه منی از تو گروی باید تاراه بر من نگیری و مرا نرنجانی خاتون هشتاد تن از ملک زادگان و دهقانان بخارا را بگرو سعید داد و سعید از در بخارا بازگشت...»

بهترین و هوس انگیزترین نواحی برای اعراب در این موقع ولایات طبرستان و گرگان شمرده میشدند که بنا بموقعیت جغرافیائی^۲ خود تا آن زمان از تسلط اعراب مصون و فقط با پرداخت مبلنی خراج و باج استقلال خود را حفظ کرده بودند. فرماندهان بنی امیه بکوچکترین بهانه و فرصتی بدانجاها حمله میبردند و پس از چپاول و غارت صلحنامه محدودی با خراج بیشتر منعقد میساختند.

چنانکه یزید بن مهلب به آن نواحی حمله برد و بخاطر بدست آوردن صد هزار درهم علاوه بر ۳۰۰ هزار درهمی که مردم بنا به پیمان صلح از زمان سعد بن عاص میپرداختند^۳ باخون ساکنان آسیا گردانید.^۴

جسارت و بی باکی حکام بدانجا رسیده بود که انباشتن ثروت و تصاحب زمینها و خوردن اموال مردم را برای خود امری مشروع میدانستند. ابن اسفندیار مینویسد: ۵
«فی الجملة یزید بن مهلب از طبرستان بسلیمان نوشته بود که چندان غنائم برداشتم که قطار شتر تابشام برسد»

۱- نرشخی: تاریخ بخارا، ص ۴۶.

۲- وجود کوهستانهای البرز مانعی برای پیشرفت سپاهیان عرب بود و بهمین جهت اعراب مدتها نتوانستند این نواحی را تسخیر نمایند و ناچار با اسپهبدان طبرستان صلح میکردند رجوع شود به ابن اسفندیار: تاریخ طبرستان.

۳- طبری جلد سوم، ص ۱۳۶ و ۱۳۹ و بلاذری: فتوح البلدان، ص ۱۸۵.

۴- ابن اسفندیار: تاریخ طبرستان، ص ۱۶۴ و نیز طبری جلد دوم، ص ۱۳۱۷.

۵- ابن اسفندیار: تاریخ طبرستان، ص ۱۶۵.

درواقع اگر سعد بن عاص عامل عراق بی باکانه سواد را باغی برای قریشیان محسوب میداشت، ۱ ایبه حاکم خراسان نیز از گفتن این مطلب که « مالیات دو ناحیه خراسان و سیستان برای خرج سفره ام کافی نیست» ابا نداشت ۲ .

اگر چه عمر بن عبدالعزیز خلیفه با ایمانی که از جانب مادری با عمر خلیفه دوم قرابت داشت کوشید تا تعدیلی در اوضاع ایجاد نموده و تا اندازه ای افق سیاسی امپراطوری عرب را روشن نماید ولی تلاشهای او اولاً بسبب عدم جهان بینیش از شرایط جدید، شرایطی کاملاً متفاوت بسا دوران خلفای راشدین، ثانیاً بخاطر فساد و تباهی زیاد از حد دستگاه اداری و ثالثاً کوتاهی دوران خلافتش عقیم ماند و تنها بقول فن فلوتن ۳ باعث شد که از طرفی خزانه دولت خالی و از طرفی دیگر آتش احساسات آزادی طلبان تندتر گردد .

مانمیخواهیم بیش از این در اطراف اصلاحات خلیفه مزبور و نتیجه کارهایش به بحث پردازیم چه در این باره تاریخ نویسان معتبری چون ولهوزن، فن کرمز، فن فلوتن، و غیره بدقت مطالعه نموده و نظرات جالبی ابراز داشته اند. ولی در این جا همینقدر بدین نکته اشاره می کنیم که در زمان خلیفه مذکور فرمانداران عملاً ناراضیاتی خود را از روش سیاسی او ابراز میداشتند .

فرمان خلیفه به پیروی از عمر خلیفه دوم دایر بر معافیت موالی از پرداخت جزیه که باعث شده بود دسته دسته مردم غیر مسلمان باسلام بگروند همه جا از طرف حکام با بدبینی تلقی گردید .

چنانکه جراح بن عبدالله بخلیفه چنین نوشت : ۴ « مردم بسبب فرار از جزیه و استفاده از عطیه سالیانه باسلام روی آوردند» و خلیفه نیز جواب دندان شکنی بدو داد. دوران عدالت عمر بن عبدالعزیز بزودی پایان یافت . بامرگ این خلیفه اوضاع بیش از پیش رو بوخامت نهاد . فرمانداران حریص در صدد جبران مافات برآمدند و بار دیگر سر نوشت مردم بدست چپاولگران افتاد .

بهر حال دیگر از دوران عمر که میخواست عدالت را بین سه طبقه اجتماع آن عصر یعنی عرب خالص «شریف» و نیمه عرب «حلیف» و موالی برقرار کند مدت ها سپری شده بود. کار هرزگی و بی بندوباری از حد گذشته بود . زیرا اگر عبدالملک بمانند عثمان پستهای حساس دولتی را به عاملین خود سپرده بود ۵ اینک جانشین عمر بن عبدالعزیز یعنی یزید بن عبدالملک کارهای مهم را بزنان حرمش واگذار کرده و ایشان در امور مهم از قبیل عزل و نصب حکام مؤثرانه مداخله مینمودند ۶ . اگر ولید والی کوفه بعهد عثمان مست و مخمور وارد

۱- جرجی زیدان : تاریخ تمدن جلد دوم، ص ۲۲۰

۲- طبری : جلد دوم، ص ۱۰۲۹

۳- فن فلوتن : تاریخ شیعه، ص ۶۶

۴- طبری : جلد دوم صفحات ۱۳۵۴-۱۳۵۳ و نیز رجوع شود به

Azizi : La domination P 20

۵- بروکلیمان : تاریخ ملل اسلامی، ص ۱۱۵

۶- جرجی زیدان : تاریخ تمدن، جلد اول، ص ۸۸

مسجد شد و نماز صبح را سهواً بجای دو رکعت چهار رکعت بجا آورد،^۱ اینک یزید فوق الذکر یکی از جاریه‌هایش بنام حبابه را بر نماز جماعت ترجیح میداد.^۲

اگر عثمان بدادن پانزده هزار درهم به مروان بن الحکم و ۵۰ هزار درهم به خالد بن اسید مورد انتقاد شدید علی قرار گرفته بود.^۳ در اواخر دوره بنی‌امیه مقرری سالیانه‌ای که از بیت‌المال به یزید بن عمر بن هبیره امیر عراق داده میشد ۶۰۰/۰۰۰ درهم بود.^۴

آری اینهاست که بخوبی تفاوت دو دوره خلفای راشدین و بنی‌امیه را میرساند و نشان میدهد که امویها تا چه اندازه از شریعت اسلامی و روش مسلمین اولیه دور شده بودند.

بدیهی است این فشارها نمیتوانست بدون عکس‌العمل بماند و لذا آتش طغیانها در همه جا بخصوص در خراسان یعنی منطقه‌ایکه از نظر اهمیت و بستگی با این مقاله ذیلامورد توجه ما قرار خواهد گرفت زبانه کشید.

خراسان

بنا بگفته ابن فقیه ۵ تنها منطقه‌ایکه برخلاف عراق و سایر نواحی تا مدتی پس از تسلط اعراب دستخوش اختلافات داخلی نگردید خراسان بوده است. خراسان که بدلیل امتیاز مذکور و نیز دوری از دارالخلافه پناهگاهی برای مخالفین خلفای بنی‌امیه شمرده میشد بقول لسترنج در اوایل قرون وسطی بر تمام ایالات اسلامی واقع در سمت خاور کویر لوت تا کوه‌های هند اطلاق میگردد.^۶

بنابر آنچه نویسنده تاریخ سیستان ۷ آورده شهرهای خراسان پس از فتوحات عرب عبارت بودند از: طبسین، قهستان، هراة، طالقان، گوزکانان، خفشایان (خبوشان)، بادغیس، پوشنج، طخارستان، فاریاب، بلخ، خلم، مروالروند، چغانیان، آشجرد، ختلان، بدخشان، ابرشهر، بخارا، سمرقند، شاش، فرغانه، سروشنه، سغد، خجند، شاهجان، طوس، برسحان، بلسم، احرون، نسف، و بنا بر این بقول مرحوم بهاربراین لیست باید شهرهای بامیان و غرجستان و نیشابور را افزود.

برای جغرافی نویسان عرب این منطقه از طرف مشرق به سیستان و دیارهند، از طرف مغرب به بیابان غزنه و جرجان و از طرف جنوب و جنوب غربی به بیابان پارس و قوقس محدود میشده و لذا قسمت بزرگی از ماوراء النهر را هم در بر میگرفته است.^۸

۱- براون: تاریخ ادبی ایران، جلد اول، ص ۳۱۸

۲- جرجی زیدان: تاریخ طبری، جلد چهارم، ص ۹۰

۳- بلعمی: تاریخ طبری، جلد چهارم، ص ۵۳۴

۴- جرجی زیدان: تاریخ تمدن، جلد دوم، ص ۳۳

۵- بنقل از فن‌فلوتن: تاریخ شیعه، ص ۱۱۵

۶- لسترنج: جغرافیای تاریخی، ص ۴۰۸

۷- رجوع شود به تاریخ سیستان: ص ۲۶ و ۲۷ و نیز توضیحات مصحح در زیر نویس.

۸- اصطخری: مسالك و ممالك، ص ۲۰۲ و Encyclopedie de l'islam

مردم این ناحیه که بسبب جنگهای متمادی و آمیزش با تورانیها مخلوط گردیده اصلاً از نژاد آری بوده و تجیک خوانده میشدند ۱ و برایشان امرایی از ملیتهای مختلف ترك و مغول و ایرانی و ضمناً هر یک مستقل در حوزه فرمانفرمائی خود، حکومت میکردند. ۲

سلامتی مزاج، فراخی سینه، پرپشتی مو و اراده قوی از علایم مشخصه خراسانیان بوده و بقول یاقوت حموی: «آنان همچون تازیانه‌ای بودند که خداوند در مواقع ضرور بجهت تنبیه اقوام مجرم بکارمبیده است». ۳

با چنین موقعیت و چنین نیروئی بدبختانه خراسان هم بعلت درهم گسیختگی اوضاع حکومت نتوانست در مقابل اعراب پایداری نماید. در سال ۳۱ هجری بنا بر فرمان عبدالله بن عامر بن کریز حاکم بصره ضحاک بن قیس ملقب به «احنف» با سپاهی از فارس و خوزستان حرکت کرده و بخراسان روی آورد. ۴ این سپاه از طریق فهلا (پهلوی) قسمتی از خراسان و سپس طخارستان و بلخ را فتح نمود و ضحاک با ساکنان ناحیه اخیر عهدنامه‌ای منعقد ساخت. اگرچه بنا بر روایت ابن قتیبه ۵ ساکنان این ایالت خیلی زود با اسلام گرویدند ولی بهیچوجه باسانی زبربار بیگانگان نرفته و لذا از هر موقعیتی برای رهایی از یوغ ایشان استفاده مینمودند. چنانکه بمحض اشتغال نایره جنگ بین علی و معاویه مردم نیشابور اعراب را بیرون راندند و چینی‌ها حاکمی ترك نژاد را بر طخارستان گماشتند. دینوری در این خصوص چنین مینویسد: ۶

«چون خلید بن کاس (فرمانروای خراسان) به خراسان رسید مطلع شد که مردم نیشابور از اطاعت سر باز زده‌اند و یکی از دختران کسری از کابل به آنجا آمده‌است و مردم به وی گرویده‌اند. خلید با آنها نبرد کرد و آنان را مغلوب ساخت و دختر کسری را به زینهار گرفت و او را نزد علی فرستاد.»

در ایام خلافت معاویه هم ساکنان خراسان بار دیگر سر از اطاعت پیچیدند و لذا خلیفه مذکور عبدالله بن عامر را مأمور فتح مجدد آن ایالت نمود. ۷ عبدالله ابتدا بسال ۴۲ هجری قیس بن هیثم را با سپاهی بدان صوب گسیل داشت و سپس بسال ۴۳ هجری عبدالرحمن بن سمره را برای تسخیر بلخ و کابل روانه نمود ۸ و آن دو اگرچه پس از ممارست

۱- Khanikoff: Ethnographie de la perse p 87 et suiv. : 96

نویسنده اطلاعات زیادی در باب مردم این ناحیه داده است و بتفصیل بتوضیح کلمه تاجیک میپردازد.

۲- فن فلوتن: تاریخ شیعه، ص ۵۳ و ۵۴

۳- یاقوت حموی: معجم البلدان جلد دوم، ص ۳۵۱

۴- بلاذری: فتوح البلدان، ص ۲۸۶ و ۲۸۷

۵- ابن قتیبه، ص ۲۹۳

۶- دینوری: اخبار الطوال، ص ۱۶۹

۷- بلاذری: فتوح البلدان، ص ۲۹۳

۸- یعقوبی: تاریخ جلد دوم ص ۱۴۵ و Encyclopedie de l' Islam II.

زیاد و قتل و غارت بانجام مأموریت خود موفق شدند ، ولی سالها بعد یعنی بسال ۵۱ ربیع بن زیاد ناچار شد باردیگر بلخ را بتصرف اعراب در آورد : ۱

بدیهی است چنین وضعی برای همیشه نمیتوانست ادامه داشته باشد و لذا شرایط ایجاب میکرد که حکومت مرکزی در فکر چاره اساسی برآید و باین اغتشاشات و نافرمانیها خاتمه دهد . بدینجهت در سال ۸۶ هجری حجاج حکومت خراسان را به قتیبه بن مسلم باهلی واگذار کرد . قتیبه که مردی کارگشته و آزموده بود بمنظور ایجاد محیطی امن برای اعراب از هیچگونه شقاوت و خونخواری نسبت بشورشیان و دشمنان سیادت عرب فروگذار نکرد . دلیل این مدعی روایاتی است که از مورخین در خصوص رفتار او با مردم بیکند و طخارستان و سایر نواحی بجا مانده است و ما اینک بنقل برخی از آن میپردازیم :

نرشخی مینویسد : ۲

د چون قتیبه بن مسلم امیر خراسان شد از دست حجاج بخراسان آمد (و) خراسان را راست کرد و فتح طخارستان بردست او برآمد و از جیحون بگذشت . در سال هشتاد و هشت اهل بیکند خبر یافتند . بیکند را حصار کردند بغایت استوار بود و بیکند را در قدیم شارستان گویند و شارستان روئین خوانده اند از استواری .

قتیبه حربهای (بسیار) سخت کرد و مدت پنجاه روز مسلمانان بیچاره شدند و رنج دیدند و حیلہ کردند (و قومی) در زیر دیوار حفره کردند بر برج و اندرون حصار بستوه گاهی برآمدند و دیوار حفره کردند و رخنه انداختند و هنوز مسلمانان بحصار نمرسیدند از رخنه درآمدند .

قتیبه آواز بر آورد که هر که بر این (رنخه) برآید دیتوی میدهم و اگر کشته شود بفرزندان وی میدهم تا هر کسی رغبت کردند بدرآمدن و حصار را گرفتند و مردمان بیکند امان خواستند قتیبه صلح کرد و مال بستد و رقاء بن نصر باهلی را برایشان امیر کرد و او روی ببخارا آورد .

چون بخنبون رسید خبر دادند که اهل حصار خلاف کردند و امیر را کشتند . قتیبه فرمود لشکر را که بروید و بیکند را غارت کنید و خون و مال ایشان مباح کردم و سبب آن بود که اندر بیکند مردی بود او را دودختر بود با جمال . و رقاء بن نصر هر دورا بیرون آورد . این مرد گفت بیکند شهری بزرگ است (چرا) از همه شهر دودختر من میگیری . و رقاء جواب نداد . مرد بجست و کاردی بزد و رقاء را بناف اندر آمد ولیکن کاری نیامد و کشته نشد . چون خبر به قتیبه رسید باز گشت هر که در بیکند اهل حرب بود همه را بکشت و آنچه باقی مانده بود برده کرد . چنانکه اندر بیکند کس نماند (و) بیکند خراب شد و اهل (بیکند) بازارگانان بودند و بیشتر بیازرگانی رفته بودند بولایت بلده چین و جای دیگر و چون باز گشتند فرزندان و زنان و اقربای خویش را طلب کردند و بخریدند از عرب و باز بیکند (را نیز) آبادان کردند . گفته اند که هیچ شهری نبود که جمله آن شهر ویران شد و خالی بماند و باز بدست همان شهریان زود آبادان گشت مگر بیکند .

1: Ibid

سقوط بیکند راه را برای فتح سایر نواحی هموار ساخت و لذا قتیبه سال ۹۰ در صدد برآمد کاربخارا را یکسره سازد. چه مردم این ناحیه که در زمان عبیداله بن زیاد و پس از وی در عهد سعید بن عثمان حکام خراسان بزور شمشیر با اسلام گرویده بودند در باطن مسلمان نبوده و با وجود تحمل سه بار تاراج از طرف سپاهیان قتیبه همچنان از آئین پدران خود پیروی میکردند.

قتیبه این امر را بهانه ساخت و بدان ناحیه لشکر کشید و چهارمین بار نه فقط اهالی آنجا را غارت کرد بلکه با ایجاد محیطی خفقان آور، رعب و هراس بد آنها افکند. نرشخی در این خصوص چنین مینویسد: ۲

«... هر باری اهل بخارا مسلمان شدند و باز چون عرب باز گشتندی ردت آوردندی و قتیبه (بن مسلم) سه بار ایشان را مسلمان کرده بود باز ردت آورده کافر شده بودند. این بار چهارم قتیبه حرب کرده شهر بگرفت و از بعد رنج بسیار اسلام آشکارا کرد و مسلمانی اندر دل ایشان بنشانید. بهر طریقی کار برایشان سخت کرد و ایشان اسلام پذیرفتند بظاهر و بیاطن بت پرستی میکردند. قتیبه چنان صواب دید که اهل بخارا را فرمود يك نيمه از خانهای خویش بعرب دادند تا عرب با ایشان باشند و از احوال ایشان با خبر باشند تا بضرورت مسلمان باشند...»

رفتار قتیبه با اهالی سمرقند نیز که نمیخواستند بزودی تسلط بیگانگان را بپذیرند بهیچوجه بهتر از مردم بخارا نبوده است. روایت طبری که خلاصه اش ذیلا میآید در این باره از هر جهت شایان دقت است. وی مینویسد: ۳ «پس از فتح بخارا، طرخون شاهزاده سمرقند بمنظور حفظ قلمرو خود با قتیبه سال ۹۰ تجدید پیمان نمود و متعهد شد که سالیانه خراجی بپردازد.

طرخون بعهده خود وفا کرد ۴ ولی چون رعایایش یعنی ساکنان سمرقند او را بسبب تن دادن بچنین خواری و خفتی بزندان انداخته و غورک را بجای او انتخاب کردند، خود کشی نمود. ۵

در چنین شرایطی البته شاهزاده جدید نمیتوانست بپرداخت مالیات مبادرت ورزد و لذا همچون طاغی و شورشی شناخته شد.

قتیبه برای تنبیه او در رأس سپاهی متشکل از مردم خوارزم و بخارا، خوارزم را بقصد سمرقند ترك گفت در حالیکه برادرش با سپاهی از عرب بهمراه او بودند. اهالی سند از شاهزادگان چاچ و فرغانه کمک طلبیدند. امایاری ایشان نتوانست سپاهیان فرمانده عرب را که غالباً از ایرانیها تشکیل شده بودند بعقب نشینی وادارد و لذا اهالی آنجا بصلح حاضر شدند. بنا به صلحنامه جدید اهالی پذیرفتند که در ازای تخلیه شهر سالیانه دو میلیون و دو بیست هزار درهم بپردازند مسجدی بسازند و در آنجا منبری بگذارند که هر وقت قتیبه خواست بموعظه

۱- بلاذری: فتوح البلدان، ص ۲۹۵

۲- نرشخی: تاریخ بخارا، ص ۵۶ و ۵۷

۳- طبری: جلد دوم، ص ۱۲۰۴

۴- « : » : ص ۱۲۲۹

۵- « : » : ص ۱۲۳۰

رؤسای محل و امرا بود و آنان مالیاتها را بطریقی که خود مایل بودند جمع آوری میکردند و تنها مبلغی را که معلوم و مقرر گشته بود بر آنها میپرداختند. »

طبیعی است ثمرات این همکاری صمیمانه بین امرای عرب و برخی از نجبای ایرانی جز فقر و رنج و مرض نمیتوانست چیز دیگری برای مردم بیار آورد. بهمین جهت کشاورزان و پیشه‌وران و سایر تهیدستان بامید عدم پرداخت مالیات راه نجات خود را در آن دیدند که از دین اجدادی خود دست کشیده و باسلام بگروند. اما بدبختانه این راه حل نیز آنان را از اجحافات مصون نداشت زیرا والیان و عاملان نه فقط تازه مسلمانان را از پرداخت مالیات معاف نمودند بلکه جریمه‌شان نیز کردند.

دنت مینویسد: ۱

« این قاعده عمومی در سرتاسر امپراطوری عربی مجری بود که قبول اسلام موجب معافیت از مالیات سرانه میشود ولی تأثیری در مالیات ارضی ندارد و لذا میتوان فرض کرد که اعراب در مواجهه با اشکال مهم نو مسلمانان در خراسان به متصدیان محلی جمع مالیات دستور داده بودند که آنرا از مالیات سرانه معاف بدارند، اما متصدیان مزبور که نظارتی در کار آنان نبود یا نخواسته‌اند کاملاً این دستور را اجرا کنند و یا معادل مالیات سرانه که از این افراد میگرفتند بعنوان دیگر وصول کرده‌اند.»

وهمین نویسنده در جای دیگر چنین مینگارد: ۲

« ممیزین و گردآورندگان این مالیاتها امرای محلی بودند که با همکاری رؤسای مذهبی این عمل را انجام میدادند. عربها طبق آنچه در نواحی دیگر معمول داشتند در اینجا نیز دستور داده بودند که گردندگان باسلام را از مالیات سرانه معاف دارند ولی دستور آنان بمورد اجرا گذارده نشده بود. مثلاً مردی بنام بهرام‌سیس مأمور جمع آوری مالیات زرتشتیان بود و چون یکی از زرتشتیان اسلام میآورد بهرام‌سیس نه تنها او را از مالیات معاف نمیدانست بلکه جریمه‌ای هم میکرد و او را در وضع بدتری قرار میداد. »

سیاست خشونت آیز حکام بنی امیه وضع را بدانجا کشانده بود که در حقیقت لزوم يك اصلاحات عمیق احساس میشد. اگر چه عمر بن عبدالعزیز برای تعدیل اوضاع و جلب نومسلمانان ایشان را از پرداخت جزیه معاف کرد ولی بسبب گرویدن گروه گروه مردم غیر مسلمان باسلام مشکل تازه‌تر پدید آمد.

خزانه دولت تهی و عایدات حکامی که بدان عادت کرده بودند کم گردید و در نتیجه موجبات عکس‌العمل‌های فراهم شد. این عکس‌العمل‌ها اول بصورت محدودیتهایی تظاهر کرد، بدین معنی که والیان به نومسلمانانی اجازه استفاده از قانون فوق را میدادند که ختنه شده باشند و اندکی قرآن را حفظ بدانند.

ولی این تصمیم درد را دوانکرد چه روز بروز باز بر تعداد نومسلمانان افزوده

۱- دنت : جزیه در اسلام، ص ۲۱۶

۲- دنت : جزیه در اسلام، ص ۲۲۲

میگردید. حالا دیگر موقع آن رسیده بود که حکام عدم رضایت خود را از ترتیب جدید عملاً اعلام دارند و مادر گذشته نمونه این انعکاس نارضایتی را از طرف جراح امیر خراسان متذکر گردیدیم. دیگر آینده را بخوبی میتوانیم حدس بزنیم، آینده خفقان آورو تب آلودی که نقشه آنرا والیان ترسیم کرده و از رویت آن لذت میبردند.

ما فکر میکنیم روایت طبری به تنهایی بقدر کافی گویا باشد و پرده از روی اوضاع ناسامان آنروز بردارد.

وی مینویسد: «بیشتر ساکنین سفد، از ممالک ماوراءالنهر بعد از جراح در عهد حاکم خلف او مهاجرت کردند. ۱۰»

تحصیلداران و ممیزین محلی که اکنون موقع را مناسب یافته بودند در همه جا نه تنها همگام خصم بر علیه ملت پیش میرفتند بلکه حتی از آنان جلوتر افتاده و باصطلاح معروف «کاسه از آتش داغتر» بودند. چنانکه در دوره حکومت اشرس باین خوش خدمتی عاملین بر میخوریم. وجود جنگهای خانمانسوز دائمی دره ماوراءالنهر و عدم رضایت بی حساب مردم، این حاکم را بر آنداشته بود که بار دیگر اصلاحاتی نموده و از خرابی روز افزون شهرهای کنار سیحون جلوگیری نماید و از آتش طغیان مردم بکاهد. ولی بطوریکه طبری مینویسد عملاً نتوانست بمنظورش جامه عمل بپوشاند، چه اقدامات او بامنافع رؤسای محلی سازگاری نداشت. طبری مینویسد: ۲

«در سال ۱۱۰ هجری حاکم خراسان الاشرس بمأمورین خود گفت: برای من کسی با فضیلت و تقوی پیدا کنید که او را بماوراءالنهر بفرستم تا مردم را بسوی اسلام فراخواند....»

ابوالصیدا صالح بن ظریف مولی بنی ضبه را معرفی کردند. و چون او فارسی نمیدانست ربیع بن تیمی را بعنوان مترجم همراهش نمودند. ابوالصیدا گفت: «من باین شرط میروم که از هر کس اسلام آورد جزیه گرفته نشود چون خراج خراسان فقط بر سرهای مردم است، اشرس موافقت کرد.... پس ابوالصیدا بسمرقند رفت. فرمانده سپاهیان در سمرقند و عامل خراج آن شخصی بود بنام حسن بن ابی العمرطه کندی که زیر نظر غورک شاهزاده فرمانروای آنجا انجام وظیفه میکرد.

ابوالصیدا مردم سمرقند و حوالی آنرا باسلام فراخواند و وعده داد که جزیه از آنان برداشته خواهد شد. مردم بسوی او شتافتند. غورک باشرس نامه نوشت که در نتیجه این وضع خراج دچار نکث شده است. اشرس در نامه ای بوالی سمرقند چنین گفت: بدرستی که قوت مسلمانی در خراج است. من اطلاع یافته ام که مردم سغد و امثال آنان نه از روی صداقت بلکه برای فرار از جزیه اسلام پذیرفته اند. این مطلب را تحقیق کن و کسانی را که ختنه کرده اند و واجبات دینی را عمل میکنند و برآستی اسلام آورده اند و میتوانند یک سوره از قرآن بخوانند از خراج معاف بدار.»

«بعدها اشرس ابوالمرطه را از کار برکنار کرد و هانی بن هانی را بجای او گماشت. مولی ابوالصیدا آنرا از وصول جزیه از نومسلمان منع میکرد. دهقانان بخارا نزد اشرس

۱- طبری: جلد دوم، ص ۱۴۱۸ و ۱۴۲۹ بعد.

۲- طبری: جلد دوم، از ص ۱۵۰۷ تا ۱۵۱۰

رفته گفتند : « حالا که همه عرب شده اند خراج از که میخواهید بگیرید ؟ اشرس بهانی و مأمورین نامه نوشت و دستور داد که : « از کسانی که تاکنون خراج گرفته میشد باز هم بگیرید ولی جزیه اشخاصی را که اسلام میپذیرند پس بدهید » در نتیجه هفت هزار تن از مردم سغد مرتد شدند . ابوالصیدا باین وضع اعتراض کرد و بزندان افتاد . اصحاب او بسر کردگی ابوقاطمه نامی سر بشورش برداشتند تا او از زندان رهایی یافت ولی کارشان رونقی نگرفت و هانی و مأمورین او در وصول خراج اصرار ورزیدند و بزرگان عجم را مورد اهانت قرار دادند و جامه دهقانان بردیدند و کمر بندشان را بعنوان اهانت و تمسخر بر گردنشان انداختند و از نو بمسلمانان ضعیف الحال جزیه بستند . »

نباید تصور کرد که سیاست فوق در سایر بلاد خراسان تعقیب نگردید ، بالعکس از آنچه مورخین مسلمان حکایت میکنند میتوان انعکاس چنین اصلاحاتی !! را در جای دیگر نیز ملاحظه کرد .

نرشخی مینویسد : ۱

« بروزگار حکومت اسد بن عبدالله القشیری ۲ مردی بیرون آمد و اهل بخارا را بایمان خواند و اهل بخارا بیشتر اهل ذمه بودند و جزیه میدادند . قومی اجابت کردند و مسلمان شدند . ملک بخارا طغشاده بود و پراخشم آمد از بهر آنکه در سر کافر بود . او بامیر خراسان اسد بن عبدالله نامه نوشت که ببخارا مردی پدید آمده است و ولایت بر ما شوریده میدارد و قومی را بخلاف ما بیرون آورده است و میگویند که اسلام آوردیم و دروغ میگویند اسلام بزبان آورده اند و بدل بهمان کار خویش مشغولند و بدین بهانه ولایت و ملک شوریده میدارند و خراج می شکنند . بدین سبب اسد بن عبدالله نامه کرد بعمل خویش شریک بن حریت و او (را) فرمود که آن قوم را بگیرد و بملک (بخارا) تسلیم نماید تا هر چه بخواهد بکند . آورده اند که آن قوم در مسجد بوده اند جمله با او از بلند میگفتند :

« شهدان لا اله الا الله شهدان محمد اعبده و رسوله و فریاد میکردند که و امحمدا و امحمدا (و طغشاده) بخار خدات ایشان را گردن میزد و هیچکس رازهره نبودی که سخن گوید یا شفاعت کند تا چهار صد تن را گردن زد و بدار کرد و باقی را برده کرد بنام اسد بن عبدالله و بنزدیک او فرستاد بخراسان و هیچکس از این قوم از اسلام برنگشت و هر که ماند بر اسلام ماند و این قوم را اسد بن عبدالله از اسلام باز نداشت و چون طغشاده بخار خدات بمرد آن قوم ببخارا باز آمدند واللہ اعلم . »

از آنچه در فوق نگاشته شد بخوبی میتوان بدرجه دشمنی امرای محلی با مردم هم نژاد خود پی برد و دانست که آنها در راه خیانت تا چه حد پیش رفته بودند و نیز میتوان فهمید که به چه علت و بخاطر چه منافعی اشراف مزبور تسلط عرب را بدون مقاومت پذیرفتند . در واقع آنان در حساب خود اشتباه نکرده بودند زیرا برایشان نه ملک و نه مملکت بلکه انباشتن ثروت و حفظ قدرت اهمیت داشته است .

۱- نرشخی : تاریخ بخارا ، ص ۷۰ و ۷۱

۲- فنفلو تن معتقد است که در زمان اسد نبود بلکه اشرس بوده است . رجوع شود به

زیر نویس تاریخ شیعه ص ۶۱

عاملین ایرانی حکام خراسان برای اینکه دستشان در چپاول ملت باز باشد باقسام خوش خدمتی تن میدادند. اعراب را در قصور مجلل خود با احترامی خاص پذیرفته و در جنگهای ضد ترك تقویت مینمودند و با تقدیم هدایائی گرانبها به آنان بهنگام جشنهای نوروز و مهرگان بندگی خود را بثبوت میرساندند.

تهیدستان ستمدیده که اکنون اربابان هم نژاد خود را در کنار خصم و همکار اشراف عرب میدیدند نمیتوانستند خونسرد بمانند و باین خیانتها بنظر اغماض بنگرند. در حقیقت دیگر این تنها اعراب نبودند که بسبب اعمال تحقیر آمیز خود و دیگر فجایع مورد خشم طبقات پائین اجتماع قرار گرفته بودند بلکه دهقانان یا اشراف سازشکار نیز بهمان چشم نگاه میشدند و از کيفر خلق در امان نبوده اند. مؤید این مطلب روایتی است که در کتاب تاریخ بخارا در باب قتل طغشاده و عاملش آمده است. نرشخی مینویسد: «در (عمین) سال صد و شصت (وشش) بود که اسد بن عبدالله بمردم و هشام بن عبدالملك بن مروان نصرسیار را بخراسان امیر گردانید و منشور خراسان بوی فرستاد.

چون او بماراء النهر آمد و با ترکان غزوات کرد و فرغانه را بگشاد و ایشان را پراکنده کرد (و) بمرقند باز آمد. چون بمرقند رسید طغشاده بخارخدا ت بنزدیک او رفت و نصر او را اکرامی کرد و حرمت داشتی که دختر او را خواسته بود. طغشاده ضیاع علیا خنبون که کاریک علویان گویند بوی داده بود چون طغشاده بنزدیک نصر سیار آمد نصر سیار بر در سرای خود نشسته (بود) و ماه رمضان (بود) (و) وقت آفتاب فرو شدن و نصر سیار با (طغشاده) بخارخدا ت سخن میگفت (که) دود هقان از بخارا بیامدند. هر دو از خویشان بخارخدا ت بودند و هر دو بدست نصر سیار اسلام آورده بودند و بزرگ زادگان بودند هر دو در پیش نصر سیار از بخارخدا ت تظلم کردند و گفتند که بخارخدا ت دیههای ما را غصب کرده است و امیر بخارا و اصل بن عمرو آنجا حاضر بود از وی نیز داد خواستند و گفتند این هر دو دست یکی کرده اند و ملکه های مردمان میگیرند (و) طغشاده (با نصر سیار) نرم نرم سخن میگفت ایشان گمان بردند که طغشاده از نصر سیار در میخواهد تا ایشان را بکشد. ایشان عزم کردند و گفتند بایکدیگر که بخارخدا ت چون ما را خواهد کشتن باری دل خود خوش کنیم طغشاده گفت با نصر سیار که این هر دو تن بردست تو ایمان آورده اند ای امیر بر میان ایشان خنجرها چراست نصر سیار گفت ایشان را که خنجرها چرا بر میان میدارید. ایشان گفتند میان ما و میان بخارخدا ت عداوتست ما خویشان بر وی ایمن نمیداریم. نصر سیار هارون بن سیاوش را فرمود تا خنجر را از میان ایشان بگشاد و امیر برایشان روی ترش کرد. آن هر دو دهقان دور شدند و تدبیر کشتن ایشان کردند. نصر سیار بنماز برخاست و اقامت کرد و امامی کرد و نماز بگذارد و بخارخدا ت بر کرسی نشسته بود نماز نگذارد از آنکه هنوز کافر بود در سر. چون نصر سیار از نماز فارغ شد بسر پرده اندر آمد و طغشاده را بخواند و طغشاده را بر در سرای پای اندر لغزید و بیفتاد. یکی از آن دود هقان بدید و کاردی بز دبر

۱- طبری: جلد دوم صفحات ۱۱۹۵، ۱۲۲۸، ۱۴۴۴ و ۱۴۴۸.

۲- نرشخی: تاریخ بخارا، ص ۷۱ و ۷۲.

۳- نرشخی در تاریخ بحکومت رسیدن نصر سیار اشتباه نموده و بجای سال ۱۲۰ سل

۱۶۶ را ذکر کرده است رجوع شود به زیر نویس ص ۷۰ تاریخ بخارا.

شکم بخارخدا و شکم او را بدرانید و آن دیگر بواصل اندر رسید و وی هنوز اندر نماز بود دشنه اندر شکم واصل زد واصل چون او را بدید تیزشمیر بزد و سر آن دهقان را بینداخت و هر دو بیکباره مردند...»

از طرفی بر خلاف نظر نرشخی نباید تصور کرد که مخالفت امرای مزبور با نومسلمان بخاطر دفاع از دین آباء و اجدادی بوده است درحقیقت اساس دشمنی آنها را باید بدو علت زیر دانست:

اول و مهمتر آنکه دیگر نمیتوانستند بمانند همیشه بچپاول مردم پردازند.
دوم آنکه میترسیدند رفته رفته قدرت خود را از دست بدهند، دنت مینویسد:

«این حقایق بارتولد و گیپراوا دار کرد معتقد شوند که حتماً درواری مسئله ظاهری وصول مالیات علل دیگری برای مخالفت امرای محلی در میان بوده است. می توان گفت که منافع سیاسی این امر را با تمایل آنان بحفظ نفوذ خود که طبعاً باتوسعه و شیوع اسلام در مخاطره میافتاد علت واقعی مخالفت آنان بوده است...»

بهر حال نتایج این سیاست ضد انسانی آن شد که از طرفی در قسمت های مختلف ماوراءالنهر مردم برای احقاق حق خود برخاستند و برای قطع نفوذ امرای بنی امیه و دست نشانده گانشان حتی از دشمنان دیرینه خود استمداد طلبیدند. چنانکه در قیام حارث بن سریج^۲ وی با همه دشمنی با ترکان از ایشان کمک خواست، و از طرف دیگر امرای عرب که خود را در مقابل خطرات گوناگون میدیدند بیش از پیش بدهقانان نزدیک شدند و ایشان را مورد تفقد قرار دادند.

نرشخی مینویسد^۳: چون اسد بن عبدالله القسری امیر خراسان شد (و بخراسان آمد) و همانجا بود تا از دنیا برفت در سال صد و شصت و شش. و آورده اند که مردی نیکوکار بود و جوان مرد (و) دل او بدان جانب نگران که خاندانهای بزرگ قدیم را تیمار کردی و مردمان اصیل را نیکو داشتی، هم از عرب و هم از عجم و چون سامان خدات که جد ایشان بود از بلخ بگریخت و بنزدیک (وی) آمد بمر و ورا اکرامی کرد و حمایت کرد و دشمنان او را قهر کرد و بلخ را بازبوی داد...»

بنابر این از روایت فوق میتوان دریافت که اسد بن عبدالله یعنی همان کسیکه ذکر اعمالش نسبت بمردم بخارا گذشت بچه کسانی بذل توجه مینمود و بنظر او افراد اصیل چه کسانی بوده اند؟

هر چه زمان پیش میرفت برهیجانها و طغیانهای مردم خراسان افزوده میگردد و اوضاع آن ناحیه پیچیده تر و تاریکتر میشد تا اینکه نصرسیار جانشین اسد بفکر چاره افتاد و دست باصلاحاتی زد.

۱- دنت: جزیه در اسلام، ص ۲۱۸.

۲- ظهیری: جلد دوم، ص ۱۵۱۳ و نیز راجع بزندقگی و جنبش حارث بن سریج رجوع شود به کتب ارزنده:

Vloten(Van): De opkomst Der Abbasiden in chorasán

و نیز رساله ابومسلم بقلم نگارنده بسال ۱۹۶۰، ص ۲۴ و ۲۶ بزبان فرانسه.

۳- نرشخی: تاریخ بخارا، ص ۶۹ و ۷۰.

او که بخوبی بلزوم همکاری با مردم غیر بومی پی برده بود در صدد برآمد دروضع مالیات و روش تحصیل آن تغییراتی ایجاد نماید. بدین مقصود بسال ۱۲۳ باشورشیان سند که شهر خود را ترك کرده بودند پیمان بست و بآنان وعده‌های مساعد داد. با اینهمه اصلاحات نصر سیار طوری نبود که بتواند همه ستمدیدگان را راضی نموده و ایشان را از یوغ ممیزین مالیاتی برهاند. برای روشن شدن مطلب و نمایاندن نقص اصلاحات امیر فوق اینک عین خطابه‌اش را که بسال ۱۲۱ هجری اظهار گردیده از طبری نقل مینمائیم ۲ :

«بهرامسپس هوادار مجوس بود و طرفدار و مدافع آنان که بار مجوس را بردوش مسلمانان میگذاشت و اشپداد پسر گریکور هوادار مسیحیان بود و عقیبه هوادار یهود. اینک من هوادار مسلمانانم. از آنان طرفداری میکنم و مدافع آنان و بارشان را بر دوش مشرکان میگذارم. از من پذیرفته نیست جز اینکه خراج را چنانکه ثبت و معلوم شده وصول کنم. اینک منصور بن عمر بن ابی الخرقارا بعنوان عامل بر شما بگماشتم و او را مأمور کردم که راه عدالت درپیش گیرد. هر کدام از شما مسلمانان که جزیه سر یا خراج سنگین از او مطالبه شده و در عوض نسبت بمشركین تخفیف داده‌اند موضوع را بمنصور بن عمر گزارش دهد تا آنرا از گردن او بردارد و برعهده مشرکان بگذارد».

بدین ترتیب اگر چه عده‌ای از پرداخت جزیه معاف شدند در عوض عده دیگر مجبور گردیدند که بار تحمیلات را بدوش گشتند. چنانکه از روایت زیر میتوان بصدق نظر فوق واقف گردید ۳ :

«هنوز جمعه دوم نرسیده بود که سی هزار مسلمان از پرداخت جزیه سرشکایت آوردند و معلوم شد که از هشتاد هزار مشرك جزیه مطالبه نمیشود. منصور مسلمانان را معاف داشت و جزیه آنان را برعهده مشرکان محول کرد».

تنها نتیجه‌ایکه از باصلاح اصلاحات فوق بدست آمد این بود که مالیات مر و به تنهایی صرف نظر از مالیات ارضی بالغ بر صد هزار درهم گردید و این اندازه در هیچیک از ادوار قبل سابقه نداشت. حال بخوبی میتوان بمهیت اصلاحات نصر سیار پی برد و نیز می توان دانست که هدف اخلاقی اسلام مبنی بر آزاد گذاشتن پیروان سایر مذاهب چگونه در دوره بنی امیه از دایره عمل خارج گردید و بدون ضمانت اجرا ماند. درست است که اسلام در همه جا بقوه شمشیر نفوذ نیافت ولی باید گفت حربه‌های دیگری هم که بعداً بتوسط مسلمین عرب بکار رفت قاطعیت کمتری نداشت. بهر حال نارضائی عمومی با تغییرات مالیاتی فوق از بین رفت مضاف بر اینکه مشکل نصر سیار تنها اصلاح امور مالی نبود. توضیح اینکه در همین زمان اختلافات طوایف عرب بر پیچیدگی اوضاع افزوده بود. این اختلافات که از دیر زمانی بنا بخصایص زندگانی اجتماعی اعراب در سراسر امپراطوری اسلام وجود داشت اکنون بشکل حادی تظاهر میکرد. اختلافاتی که فی الواقع موجب تسریع انهدام قدرت بنی امیه

۱- طبری: جلد دوم، ص ۱۶۶۴.

۲- « « « ص ۱۶۸۸.

۳- « « « ص ۱۶۸۸.

گردید. اما این اختلافات از چه زمانی شروع شد خود سئوالی است که در پاسخ آن ناگزیریم جهت روشن تر شدن اوضاع خراسان اندکی بعقب برگردیم.

بطور خلاصه اعراب خراسان بدو دسته تقسیم میگردیدند. قبایل شمالی عربستان (مضری) تمیم، قیس، بکر بن وایل اکثریت و اعراب جنوبی بخصوص یمنی ها اقلیت را تشکیل میدادند. در آغاز فتوحات اسلامی، رقابت آن قبایل ۱ فقط در امر شجاعت و غلبه بر دشمن بود. بدین معنی هر که بیشتر دلیری کرده مباحات مینمود و بخود میباید ولی با تمام اینها صلح و آرامش بین آنها برقرار و ذوق کشور گشائی، کدورت ناشی از اختلافات را موقتاً از خاطرشان زدوده بود.

اما اقدامات زیاد بن امیه دایر به متفرق نمودن یمنی ها ۲ در بین قبایل بنوازد و تمیم شعله های اختلافات را برافروخت و پس از مرگ یزید اول دامنه آن شعله ها وسیعتر و از سوریه بخراسان کشید و در نتیجه حاکم وقت مجبور شد محل خدمت خود را ترک نماید. وانگهی اگر بین اعراب شمالی و جنوبی اختلاف وجود داشت در بین خود اعراب شمالی نیز چندان روابط حسنه برقرار نبود و بین مضریها یعنی قیس و تمیم از یکطرف باریعه (بکر بن وایل) از طرف دیگر خصومت وجود داشت ۳.

چنانکه عبدالله بن خازم رئیس طایفه تمیم بر بکریها حمله برد و رئیسشان را مقتول و بقیه را مجبور نمود بهرات کوچ نمایند. در این گیر و دار اعراب با استفاده از فرصت بر آن شدند تا اتفافی ترتیب داده و بقول معروف از آب گل آلود ماهی بگیرند. فی الجمله جنگهای ملوک الطوائفی از هر طرف پدیدار گردید.

این جریانات حکومت مرکزی را بر آن داشت که برای حفظ سیادت عرب از حدت این اختلافات بکاهد، چاره این گرفتاریها تنها این بود که خلیفه شخصی غیر منتسب بقبایل فوق را بخراسان گسیل دارد و بهمین جهت «امیه» قریشی را انتخاب نمود اما از وی کاری ساخته نشد تا اینکه مهلب بدستور حجاج والی عراق مأمور آن پست گردید. مهلب که کار کشته و هجر بود اگر چه کوشش کرد تا اعراب شمالی و جنوبی را کم و بیش راضی نگهدارد ولی باز آتش نفاق بین بکریها و متحدین ایشان بخصوص طایفه ازد با مضریها خاموش نگردید ۴. سیاست مهلب بوسیله پسرش یزید نیز تعقیب گردید منتهی با این تفاوت که از این پس گاهی رؤسای قبایل شمالی و زمانی رؤسای قبایل جنوبی با جلب نظر والی عراق مقتدرانه در امور مداخله میکردند و در امر غارت مردم شرکت میجستند. بدیهی است در چنین وضعی هر گاه رهبری یکی از دو دسته بر روی کار میآمد طرف مخالف هیچگاه راضی نبود. فی المثل در زمان تسلط شمالیها سران قبایل جنوبی آرام نمی نشستند و از هیچگونه کارشکنی فروگذار نمی کرده

۱- در خصوص این قبایل و رقابت ایشان رجوع شود به:

A- Encyclopedie de l'islam (Sous les noms cités)

B- Lammens. S. j (H): Etudes sur le siècle des omayyades
p. 54 et 129

۲- طبری: جلد دوم، ص ۱۳۱ و نیز:

Lammens: Etudes p. 129

۳- طبری: جلد دوم، ص ۱۴۷۲-۱۴۷۷

۴- طبری جلد دوم، ص ۱۶۶۰-۱۶۶۳.

آمد. حاکم مزبور که با نصر میانه‌ای نداشت ابلاغ حکومت خراسان را بنام کرمانی صادر نمود ولی حامل ابلاغ از ترس عکس‌العمل نصر حکم را باو نداد و بعد از این نیز بسبب اغتشاشات فوق‌العاده و طرفداری خلیفه از نصر وجود وی غنیمت شمرده شد و کرمانی بمرادش نرسید. کرمانی که در انتظار فرصت روزشماری میکرد شکایت عده‌ای از افراد قبیله خود را بهانه ساخت و نصر را مورد سرزنش قرارداد. نصر نیز برای آنکه ضربه‌شستی بحریف نشان دهد امر بتوقیفش داد. توقیف کرمانی که بمنزله توهینی بخانواده و قبیله‌اش بود آتش جنگ را برافروخت و در نتیجه طرفدارانش پس از نجات او از زندان دست باسلحه بردند و بهنگام درگیری نصر با حارث بن سریج از موقعیت استفاده نموده و بر علیه حکومت قیام کردند.

باری بدین ترتیب قبایل عرب بجان‌هم افتادند و اوضاع آشفته خراسان را آشفته‌تر کردند. دیگر تنها مسأله اهانت بموالی در بین نبود بلکه اعراب حاکم، دیگر هم‌نژادان خود را نیز از حقوق و امتیازاتی که خود برخوردار بودند محروم می‌داشتند. در واقع در اواخر دوران حکومت بنی‌امیه تیرگی اوضاع سیاسی واجتماعی بحدی رسیده بود که همه مردم اعم از ایرانی و عرب در انتظار ناجی‌ای می‌زیستند و هر روز با الهام از کتب‌سلاحم و روایات دینی ظهور او را بشارت می‌دادند. و شمرائی چون حارث بن عبدالله الجعدی و عباس بن ولید، با سرودن اشعاری انتقادی بدبختی و سیاه‌روزی خلق را منعکس می‌ساختند.

۱- طبری: جلد دوم، ص ۱۸۵۹.

۲- دینوری: اخبار الطوال، ص ۳۶۸.

۳- " : " ، ص ۳۶۸ بعد.

۴- در خصوص کتب ملاحم و انتظار ظهور مهدی به کتب زیر رجوع شود:

Darmesteter(J): Le Mahdi depuis les origines de l'islam
Jusqu à nos Jours.

Bloch(B.E): Le Messianisme dans l'heterodoxie musulmane
p. 33 et suiv.

Goldziher(I) Le Dogme et la loi de l'islam p. 182 et
suiv.

Lammens(H): l'islam p. 169.

Casanova(F.P): Mohammed et la fin du Monde p. 54-67.

Azli(M) La Domination p. 110 et suiv.

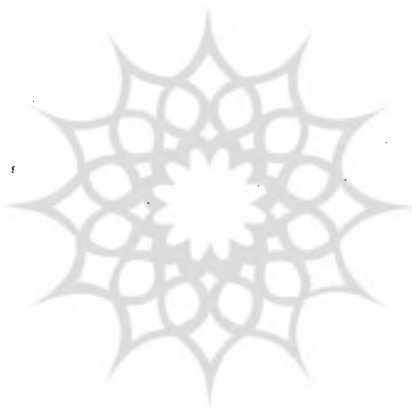
وفن‌فلوتن: تاریخ شیعه، ص ۱۵۱ بعد.

۵- براون: تاریخ ادبی ایران، ص ۳۵۳.

بنا بر این تصادفی نیست که نصر سیار بوسیله اشعاری چنین بخلیفه هشدار میدهد ۱ :
«زیر خاکستر درخشش اخگری را میبینم و بیم آن میروم که شعله ور گردد.
آتش با دو قطعه چوب برافروخته میشود و آغاز شر و بدی با سخن است.
واز روی تعجب میگفتم ای کاش میدانستم آیا بنی امیه بیدارند یا خواب؟
چه اگر بیدار باشند ملکشان برقرار میگردد و هرگاه بخواب روند بر من ایرادی
نخواهد بود.

پس اگر روزگار خود را بخواب سپری میکنند بآنان بگو برخیزید که هنگام قیام
فرا رسیده است».

آری حاکم خراسان در پیش بینی خود راه خطا نپیموده و بحق درست اندیشیده بود.
زیرا بمحض آنکه دعوت ابومسلم آشکار گردید گروه گروه مردم از نواحی مختلف چه
بمنظور تأمین استقلال و چه بخاطر رهائی از یوغ عاملان بدویپوسته علم طغیان را بدوش
کشیده و طومار حکومت بنی امیه را درهم پیچیدند. درخاتمه ذکر این نکته بی مناسبت نیست
که اگر آزادگان مزبور سرانجام باروی کار آمدن عباسیان طرفی نیستند و بار دیگر خود را
اسیر فاسدان و غداران دیگری دیدند ولی راه را برای رادمردانی چون استادسیس، المقنع
و بابک خرم دین هموار نمودند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع و مأخذ فارسی و عربی

- ۱- ابن اسفندیار؛ (بهاءالدین محمد بن حسن): تاریخ طبرستان به تصحیح عباس اقبال چاپ مجلس ۱۳۲۰.
- ۲- اصطخری (ابواسحق ابراهیم): مسالك و ممالك بکوشش ایرج افشار چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران ۱۳۴۰.
- ۳- ابن عبدربه: (احمد) ، عقد الفرید ۲ جلد قاهره ۱۲۹۳.
- ۴- ابوالفرج (علی الاصفهانی) ، کتاب الاغانی ۲۰ جلد قاهره ۱۹۰۵ ،
- ۵- براون: (ادوارد) تاریخ ادبی ایران جلد اول: ترجمه علی پاشا صالح ابن سینا چاپ دوم تهران ۱۳۳۵.
- ۶- بروکلیمان: (کارل): تاریخ ملل و دول اسلامی ترجمه دکتر هادی جزایری بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران ۱۳۴۶.
- ۷- بلاذری: (احمد بن یحیی): فتوح البلدان (بخش مربوط به ایران) ترجمه دکتر آذرتاش آذرنوش: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران تهران ۱۳۴۶.
- ۸- بلاذری: انساب الاشراف ۱۱ جلد ۱۸۸۳ .
- ۹- بلعمی (ابوعلی محمد بن محمد): تاریخ طبری، چاپ کان پور .
- ۱۰- بیرونی: (ابوریحان): آثار الباقیه ، ترجمه اکبر داناسرشت تهران ۱۳۲۱ .
- ۱۱- تاریخ سیستان (مؤلف مجهول): به تصحیح ملک الشعراء بهار موسسه خاور تهران ۱۳۱۴ .
- ۱۲- جاحظ: (عمر): کتاب الحيوان ۹ جلد در یک مجلد: قاهره ۱۹۰۵ .
- ۱۳- جرحی زیدان: تاریخ تمدن اسلام ۵ جلد ترجمه علی جواهر کلام امیر کبیر تهران ۱۳۳۶ .
- ۱۴- دینوری: (ابوحنیفه احمد بن داود): اخبار الطوال ترجمه صادق نشات: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران تهران ۱۳۴۶ .
- ۱۵- دنت: (دانیل سی): جزیه در اسلام ترجمه محمد علی موحد تهران انتشارات فرانکلین ۱۳۴۰ .
- ۱۶- صفا: (ذبیح اله): تاریخ ادبیات در ایران جلد اول ابن سینا تهران ۱۳۳۸ .
- ۱۷- طبری: (محمد): تاریخ الامم والملوک ۱۳ جلد چاپ لندن ۱۹۰۱ - ۱۸۷۶ .
- ۱۸- فلوتن (فن): تاریخ شیمه یا علل سقوط بنی امیه: ترجمه سید مرتضی هاشمی حائری اقبال تهران ۱۳۲۵ .
- ۱۹- فیاض (علی اکبر) تاریخ اسلام چاپ سوم چاپ مشهد ۱۳۳۹ .
- ۲۰- کریستن سن (آرتور) ایران در زمان ساسانیان ترجمه رشیدیاسمی ابن سینا چاپ دوم ۱۳۱۷ .
- ۲۱- لسترنج: (گی): جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی ترجمه محمود عرفان بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران ۱۳۳۷ .
- ۲۲- مسعودی (ابولحسن علی بن حسین): مروج الذهب و معادن الجواهر دو جلد ترجمه ابوالقاسم پاینده بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران ۱۳۴۴ و ۱۳۴۷ .
- ۲۳- نرشخی: (ابوبکر محمد بن جعفر) تاریخ بخارا تصحیح مدرس رضوی اسفند ۱۳۱۷ .
- ۲۴- یاقوت (ابن عبدالله حموی) معجم البلدان چاپ بیروت ۱۹۵۵ .
- ۲۵- یعقوبی: (احمد بن یعقوب): تاریخ یعقوبی ترجمه دکتر محمد آیتی بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران ۱۳۴۲

و ۱۳۴۳

فہرست منابع خارجی

- 1- M. AZIZI: La Domination Arabe et l'Epanouissement du Sentiment National en Iran (Paris 1938)
- 2- B.E. BLOCHET: Le Messianisme dans l'Hétérodoxie Musulmane (Paris 1903)
- 3- C. CAHEN: Leçons d'Histoire Musulmane.
- 4- F.F. CASANOVA: Mohammad et la Fin du Monde (Paris 1911)
- 5- J. DARMESTETER: Le Mahdi depuis les Origines de l'Islam jusqu'a nos Jours (Paris 1885)
- 6- Encyclopédie de l'Islam (Leiden et Paris 1913-1938).
- 7- I. GOLDZIEHER: Le Dogme et la Loi de l'Islam (traduction de F. ARIN L.O.P.G. Paris 1958).
- 8- I. GOLDZIEHER: Muhammedanische Studien (2 Bd) (Halle 1889-1890).
- 9- N KHANIKOFF: Mémoire sur l'Ethnographie de la Perse (Paris 1866).
- 10 H. KHOUBNAZAR: Abu - Muslim (Thèse présentée à l'Université de Paris 1960).
- 11- A. von KREMER: Culturgeschichte des Orients unter den Chalifen (2 vol.) (Vienna 1875-1877).
- 12- H. LAMMENS: L'Islam - Croyances et Institutions (3 eme Edition) (Beyrouth 1943).
- 13- H. LAMMENS: Etudes, sur le Siècle des Omayyades (Beyrouth 1930).
- 14- Gh.H. SADIGHI: Les Mouvements Religieux Iraniens au 2ème et au 3ème Siècle L'Hegire (Paris 1938)
- 15- van VLOTEN: De Opkomst der Abbasiden in Chorasán (Leiden 1890).
- J. WELLHAUSEN: Das Arabische Reich und Sein sturz (Berlin 1902).